

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/09/18

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

مسئله اول از مسائل هفت‌گانه‌ای که مرحوم محقق مطرح کردند، فروعاً ضمنی فراوانی داشت و دارد. یکی از آن فروع این بود که تمکّن از انفاق شرط نیست نظیر اسلام، ایمان و مانند آن نیست؛ لذا اگر همسر خواست با فقر شوهرش بسازد، این نکاح باطل نیست، شرط نیست؛ ولی اگر چنانچه شوهر متمکّن بود و بعد عجز تالی شد، او شاید بتواند به محکمه مراجعه کند؛ ولی اگر از اول فقیر بود و این همسر می‌دانست عالماً عامداً با فقر او هماهنگ شد و ازدواج کرد، بعد حق ندارد که به محکمه مراجعه کند؛ البته بر اساس «الطلاق بینه من أخذ بالشاق» [1] آن حکم همچنان محفوظ است.

فرع بعدی که مرحوم محقق (رضوان الله علیه) ضمن این مسئله اولی طرح کردند این است که «يجوز إنكاح الحرة العبد والعربية العجمي والهاشمية غير الهاشمي والعكس وكذا أرباب الصنائع الدنية بخوات الدين والبيوتات ولو خطب المؤمن القادر علي النفقة وجب إجابته وإن كان أخفض نسباً ولو امتنع الولي كان عاصياً ولو انتسب الزوج إلى قبيلة فيان من غيرها كان للزوجة الفسخ وقيل ليس لها وهو أشبه» [2] ترجمه

این فروع برای اینکه در ذهن شریف بماند شاید بی‌اثر نباشد. مستحضری در نظام جاهلی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چندین کار کلیدی کردند: یکی آن معرفت‌شناسی جامعه را عوض کردند که حوزه اندیشه و دانش و علم جامعه است، یکی آن عزم و اراده و تصمیم‌گیری ملت را عوض کردند که به انگیزه مردم برمی‌گردد؛ این دوتا شاخص، شاخص‌های رسمی جاهلیت است که «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّلَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ» [3] در مسائل علمی به همان گمان بسنده می‌کنند، با اینکه در مسائل علمی آنچه اثر ندارد و هم و خیال و گمان است که «إِنْ الظَّلَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً». اینکه «لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً». این را مغنی کل قرار دادند؛ زیرا آن‌که هیچ کاری از او ساخته نیست به نام صَم و وَثَن، آن را رب‌خود پنداشتند، چنین جامعه‌ای گرفتار گمان‌ورزی در بخش اندیشه است که اولین رسم جاهلیت است. در بخش انگیزه آنجا که جای عزم است، جای اراده است، گرایش را، خواست نفس اماره را معیار قرار دادند. جامعه را همین دو چیز اداره می‌کند؛ در بخش‌های علمی، جزم و در بخش‌های عملی، عزم. آنجا که جای نیت و اراده و تصمیم است، فقط عزم؛ آنجا که جای تصور و تصدیق و استدلال و قیاس است، فقط جزم. در جاهلیت، نه در اندیشه خبری از جزم بود، «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّلَّ» و نه در انگیزه سخن از عزم بود، «وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ». این دو جمله نورانی قرآنی بیان‌گر شعار رسمی اندیشه و انگیزه جاهلی بود. به دنبال آن قبیله‌سالاری و مردسالاری و مانند آن مطرح بود؛ حاضر نبودند به عجم زن بدهند، می‌گفتند عرب کجا و عجم کجا! حاضر نبودند به غیر قبیله خود زن بدهند، می‌گفتند ما کجا و آنها کجا! وجود مبارک حضرت گذشته از آن بیانات مرتبی که در مسجد داشتند و آن منابر داشتند، وقتی مکه فتح شد و همه اسلحه را گذاشتند، حضرت در منی و غیر منی سخنرانی رسمی کرد و قانون اساسی را اعلام کرد که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَهْبَعَكُمْ بِالْإِسْلَامِ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ» [4] این فخرفروشی قبیله‌گی را برانداخت، این مردسالاری را برانداخت. اینکه دختر حق ندارد ازدواج کند مگر به اذن پدر، این را برانداخت. البته بین نکاح منقطع و دائم فرق است، اذن پدر در

دائم شرط است؛ اما این طور نیست که زن هیچ سمتی نداشته باشد، اینها را الغا کرد، فرمود این نخوت است که همه اینها را اسلام برانداخت. لذا فقهای ما مجبور شدند در کتاب های فقهی همین حرف ها را که از روایات آمده مطرح کنند که عرب با غیر عرب می تواند ازدواج کند، این قبیله با آن قبیله می تواند ازدواج کند. الآن این حرف ها جزء بدیهیات یک ملت مسلمان است، عرب و عجم ندارد، این قبیله و آن قبیله ندارد. الآن شما لازم نیست آن را در مسئله فقهی بگویید یا در رساله ها بنویسید، همه یعنی همه! همه می دانند که این قبیله با آن قبیله می تواند ازدواج کند. اصلاً قبیله را ذات اقدس الهی به عنوان یک شناسنامه عرفی قرار داد، آن روز که شناسنامه و ثبت احوال و مانند آن نبود، فرمود این فقط برای اینکه یکدیگر را بشناسید: «جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»، [5] همین! غیر از ارزش شناسنامه ای، ارزش دیگری ندارد. آن که کرامت است، تقواست و آن که اکرم است، اتقااست؛ وگرنه «جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ» برای هیچ چیز، مگر شناسنامه؛ إلا «لتعارفوا». همین! و همین معنا را وجود مبارک حضرت بعد از فتح مکه به صورت رسمی اعلام کرد که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ بِإِسْلَامٍ نُحُوَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ النَّفَاحَةَ بِأَبْنَائِهَا». همه را زیر پا انداخت، و همان دستورها را به صورت روایات ائمه فرمودند و به صورت کتاب فقهی درآمده است؛ ولی الآن شما بخواهید رساله عملی بنویسید و بگویید عیب ندارد، جائز است که اهل این قبیله با آن قبیله! اصلاً این را لازم نمی دانند، می گویند این مستدرک است؛ از بس که دین آمده آثار عقلانیت را ذکر کرده است، آثار برانداختن نظام جاهلی را ذکر کرده است.

مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) بر اساس همان در کتاب های فقهی آمده - الآن ببینید یک فقیه چنین حرفی نمی زند - که عرب می تواند با عجم ازدواج کند، این شرعاً حرام نیست، سید با غیر سید می تواند ازدواج کند، حرام نیست، الآن این چیزها برای همه مثل دو دوتا چهارتا روشن شد؛ آن روزها روشن نبود و قبیله سالاری بود و نظام، نظام قبیله ای بود و حاضر نبودند، می گفتند این زن که سیده است نمی تواند همسر غیر سید داشته باشد؛ برای اینکه بچه او بخواهد خمس بگیرد باید خانه شوهر سید برود که بتواند از خمس برخوردار باشد، در همین حد فکر می کردند، می گفتند چرا دختر ما که سید هست به غیر سید بدهیم؟! لذا ایشان گفتند هاشمی و غیر هاشمی، قریشی و غیر قریشی، عرب و عجم؛ اینها را باز کردند، چون عده ای فتوا به بطلان داده بودند. این «لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيِّ» یک قاعده منحوسی است که در کتاب های دیگران است، - الحمدلله - شیعه از آن مستثنا و منزه است؛ «لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيِّ»، در منابع ما نیست که حتماً ولی سالاری و پدرسالاری این طور باشد. در اینجا فرمود به اینکه جائز است زن آزاد با مردی که بنده است ازدواج کند؛ عربیه، زنی که عربی است با مرد عجمی ازدواج کند؛ زن هاشمیه با مرد غیر هاشمی ازدواج کند و «بالعکس» در همه موارد.

«و كذا أرباب الصنائع الدنية بذوات الدين و البيوتات»؛ آنهایی که درآمدهای کم دارند؛ مثلاً دست دوم فروش است، با آن که تولید می کند می توانند باهم ازدواج کنند. عمده این است: «و لو خطب المؤمن القادر علي النفقة وجب إجابته». روایاتی که قبلاً خوانده شد این بود که اگر کسی خواست همسری از شما بگیرد، این را رد نکنید؛ اگر «تَرَوْهُنَّ خُلُفَهُ وَ دِينَهُ»، [6] «وَأَمَانَتَهُ»، [7] حتماً اجابت کنید. آیا واجب عینی است یا کفایی؟ آیا واجب تعیینی است یا تخیریی؟ «هذه كله علي فرض الوجوب». برهان مسئله که در روایات است بر این است که اگر این کار را نکنید، «تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ فَسَادٌ كَبِيرٌ»؛ معنای آن این است که اگر این مرد بی همسر بماند یا این زن بی همسر بماند، «تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ». درست! اما بر فرض وجوب؛ نه وجوب تعیینی استفاده می شود و نه وجوب عینی، بیش از وجوب تخیریی و بیش از وجوب کفایی

استفاده نمی‌شود. این جوان، همسر می‌خواهد باید به او همسر بدهد، حالا چرا به آن شخص بدهد؟! این شخص آمده خواستگاری کرده، بر پدر لازم است دخترش را برای ازدواج آماده کند، چرا با این شخص معین؟! پس بر فرض که وجوب از آن استفاده شود نه رجحان مؤکد، بیش از وجوب تخییری نسبت به خواستگارا و بیش از وجوب کفایی برای اولیا ثابت نمی‌شود، اگر وجوب استفاده شود.

برخی از بزرگان این روایت‌هایی که چند روز قبل خوانده شد، گفتند اگر این کار را نکنید این عذاب است و رنج است، این را حمل کردند به اینکه در مواردی است که این شوهر را تحقیر کنند، یک؛ نظام ارزشی را زیر سؤال ببرند، دو؛ و همراه با اهانت باشد مثلاً، سه؛ این حرمت‌ها را بر این عناوین حمل کردند. ولی بر فرض که از این روایات وجوب استفاده شود؛ نه وجوب عینی استفاده می‌شود که بر پدر این شخص واجب است که حتماً این کار را بکند، نه وجوب تعینینی که بر او واجب است حتماً به این خواستگار همسر بدهد، حداکثر وجوب کفایی است؛ یعنی بر همه دختردارها، و وجوب تخییری است که به این همسر بدهد یا همسرهای دیگر، بیش از این استفاده نمی‌شود.

مطلب بعدی اصرار نظام قبیلگی بر پدرسالاری بود و دین آمده این را نفی کرده است و رضایت خود دختر را شرط دانسته و آن را اصل دانسته است. تتمه رضایت دختر به رضایت پدر هست؛ اگر باکره باشد، اگر نکاح دائم باشد و مانند آن.

بنابراین طرح این مسئله که مرحوم محقق و سایر فقها طرح کردند، برای زدودن آن غبارهای نظام جاهلی است. آن بخش‌های علمی را خود قرآن به عهده دارد که با گمان، نه حرف بزنی و نه چیزی بنویسی؛ با گرایش درونی، نه چیزی بنویسی و نه چیزی را بپذیری: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»، فرمود: «لَا تَقْفُوا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» [8] چشم مسئول است، شما مسئول از چشم هستید، شما مسئول از گوش هستید؛ عالمانه حرف بزنی، نه غیر عالمانه به دنبال کسی راه بیافتی و نه اگر چهارتا جاهل به دنبال شما راه افتادند این را امضا کنید: «لَا تَقْفُوا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ». این تبدیل نظام جاهلی است به نظام عاقلی؛ آن وقت شُعب فرعی این مسائل را وجود مبارک حضرت در موارد گوناگون ذکر کرده است که مبادا بگویید این وضع مالی‌اش خوب نیست و اینها.

مطلب دیگر این است که جایی پست‌تر از دنیا نیست؛ یعنی شما بخواهید در این نظام خلقت از دنیا بخواهید بالاتر بروید، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود، این کف عالم است و از این پست‌تر ما عالمی نداریم. در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که «مَنْ هَوَانَ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا وَ لَا يُتَأَلَّمُ عَنْهُ إِلَّا بِزَكَاةٍ» [9] فرمودند از این عالم پست‌تر نیست؛ برای اینکه اگر خیال و وهم و گناه و خیانت است همین جاست، جای دیگر از این حرف‌ها خبری نیست. دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم نه اینکه الآن بد شده، الآن خیلی بهتر از زمان‌های دیگر بود؛ اما طبع اساسی مردم همین است. این بیان نورانی سید الشهداء (سلام الله علیه) همین است: «النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدُّنْيُ تَلْعَقُ عَلَى أَلْسِنِهِمْ». دین اکثری مردم دین آدامسی است، سابقاً مستکی بود می‌جویدند و وقتی که مزه‌اش رد می‌شد تُف می‌کردند، الآن آدامس است. حضرت فرمود دین اکثری مردم لُعُوق یا لَعَق است؛ یعنی «ما تَلْعَقُ بِهِ الْأَلْسُنُ»، این آدامس همین است که «يُحَوِّطُونَهُ مَا دَرَسَتْ مَعَالِشُهُمْ فَإِذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ» [10] همین‌که مزه این آدامس تمام شد تُف می‌کنند و می‌اندازند دور؛ این نه اینکه برای ایران یا برای شرق یا برای غرب باشد، طبع مردم دنیا است، «إِلَّا الْأَوْحِدِي»؛ اینها در دنیا زندگی نمی‌کنند، در آخرت زندگی می‌کنند. یک بیان نورانی از حضرت امیر (سلام الله علیه) است در نهج / البلاغه [11]

که همان بیان نورانی سید الشهداء (سلام الله علیه) در جواب نامه بعضی‌ها فرمود. فرمود: من در دنیا نیستم! بلکه روی زمین زندگی می‌کنم، زیر آسمان زندگی می‌کنم، ولی من در آخرت هستم: «فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَ كَانَتِ الْآخِرَةُ لَمْ تَزَلْ»: [12] اصلاً من در دنیا زندگی نمی‌کنم. شما به من می‌گویید عراق شلوغ است، کوفه شلوغ است، کربلا شلوغ است، مکه شلوغ است، این حرف‌ها را می‌زنی با من این حرف‌ها را برای چه می‌زنی؟! «أَمَّا بَعْدَ فَكَانَ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ». این «کان» کان تامه است؛ یعنی گویا اصلاً دنیایی نبود، «وَ كَانَتِ الْآخِرَةُ لَمْ تَزَلْ». آنکه بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است فرمود به اینکه برای دنیا فرزندان است، برای آخرت فرزندان است: «فَكُونُوا مِنَ ابْنَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ ابْنَاءِ الدُّنْيَا»: فرمود نه به دنبال کسی عوامانه راه بروید و نه اگر چهارتن عوام به دنبال شما راه افتادند خودتان را گم کنید. شما می‌توانید در آخرت زندگی کنید: «فَكُونُوا مِنَ ابْنَاءِ الْآخِرَةِ» که شناسنامه شما این باشد. این نظام، نظام عقلی است که پیغمبر آورد؛ زمانی که نظام جاهلی بود این بود. حالا فقهایی ما مجبور شدند بگویند که سید با غیر سید می‌تواند ازدواج کنند، این قبیله با آن قبیله می‌تواند ازدواج کنند، صاحب این صنعت با آن صنعت می‌توانند ازدواج کنند، که یک چنین فقیه‌ای در چنین کتابی مجبور شود بگوید، این نکاح باطل نیست. الآن - به لطف الهی - این حرف‌ها اصلاً مطرح نیست. پرسش: ...؟ پاسخ: شأنیت ما همان شأنیت دینی است. ببینید وقتی که طلبه هستیم «کأحد من الناس» هستیم، وقتی وجوهات آمد و با وجوهات خانه می‌سازیم یا اتومبیل می‌گیریم، بعد می‌گوییم شأن ما بالاتر است و ماه بعد بیشتر مصرف می‌کنیم، با وجوهات شأن درست می‌کنیم و به دنبال این شأن، مصرف زائد؛ این را نهی کردند، و آنکه فرمودند، بلکه «مَنْ تَزَوَّجَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ»: [13] اسلام شرط است. بعضی‌ها شرط لزوم است؛ مثل اسلام، بعضی‌ها شرط کمال است که این شرط کمال را حالا بعد ذکر می‌کنند که به فاسق زن ندهید، بلکه به فاسق زن ندهید، مسلمان هست، مکروه است که به فاسق زن بدهید؛ در بعضی از مراتب، کراهت شدید است و در بعضی از مراتب ممکن است ممنوع هم باشد. این دین می‌گوید: «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ»: [14] این آیه سوره مبارکه «نساء»، ذیل آن روایاتی که آمده بر «شارب الخمر» حمل شده است؛ یعنی یکی از مصادیق آن این است. او به حسب ظاهر خود را متفکر می‌داند؛ اما شراب از کنار سفره‌اش رد نمی‌شود. فرمود: «لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا»، کسی که شارب خمر است سفیه است، او خودش را عاقل می‌پندارد؛ ولی کسی که عقل آفرین است او را سفیه می‌دانند. اگر کسی از روش خلیل حق (سلام الله علیه) فاصله گرفت، از نظر قرآن سفیه است: «وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَاةٍ نَفْسِهِ»: [15] اسلام یک چیز تازه‌ای آورده است. این جاهلیت را که برداشت، یک چیز دیگر جای آن گذاشت که بشود نظام، نظام تمدن، نوین، تدین. فرمود اینها معیار نیست، حالا او کارخانه دارد که فرش‌های ابریشمی می‌بافد، دیگری فرش‌های عادی می‌بافد، اینها می‌توانند با هم ازدواج کنند؛ قبلاً ننگ بود این کار را نمی‌کردند. فرمود به اینکه این کارها جائز هست «وَ كَذَا أَرْبَابُ الصَّنَائِعِ الدِّينِيَةِ بِزَوَاتِ الدِّينِ وَ الْبُيُوتَاتِ». یک وقت است بیت، بیت گرم است؛ نظیر حاتم طائی که اسلام این قدر به آن بازماندگی که اسیر شدند احترام کردند. اینها که از وجوهات شأن پیدا نکردند، اینها با کشاورزی و دامداری به این مقام رسیدند، اصلاً سخا از اینها می‌بارید. این یا شجاعت است یا سخاوت است، اینها فرزند عمل خودشان هستند؛ اینها بلکه، شأنشان و حسابشان جداست. اگر بگویند شأن اینها باید رعایت شود بلکه؛ اما ما شأنمان از همین بیت‌المال به دست آمده، از جای دیگر به دست نیامده است. حالا چون شأن را از راه بیت‌المال درست کردیم، توقع داریم که مصرف ما هم بیشتر باشد، با اینکه قبلی آن با بعدی آن، همه برای دیگری است. این است که گاهی انسان «غالطی نفسه» خودبخود گرفتار مغالطه است. مسئله مهم در اخلاق که مستحضرید که اخلاق علم است قوی‌تر و غنی‌تر و پخته‌تر از فقه و اصول است؛ اخلاق سفارش نیست، اخلاق

موعظه نیست، فلان کار را بکنید خوب است، فلان کار را نکنید بد است، فلان کار را بکنید بهشت می‌روید، فلان کار را نکنید جهنم می‌روید، اینها علم نیست. چهارتا آیه و چهارتا روایت را آدم می‌خواند و سخنرانی می‌کند، اینها سفارشات است، اینها خطابه است، علم نیست. علم آن است که انسان این قوای درونی که جهاد کبیر است - حالا به تعبیر حضرت جهاد اکبر شد - کل نفس را بشناسد؛ وهم چیست؟ موجود است یا نه؟ مجرد است یا نه؟ مجرد آن چیست؟ جایگاه آن چیست؟ کار آن چیست؟ خیال را بشناسد که قرآن کریم دارد خدا مختار را دوست ندارد. [16] خیال چیست؟ وهم چیست؟ اینها چگونه با عقل اندیش‌ور درگیر هستند و خروجی آنها اقسام

سیزده‌گانه مغالطه است؟ این جنگ است! تا کسی نداند وهم چیست، کار واهمه چیست، خیال چیست، مختار کیست، اینها چگونه حمله می‌کنند به عاقله که او نفهمد؟ این اقسام سیزده‌گانه مغالطه که در منطق خواندید، در اثر خروجی جنگ این دوتا قوه است با عقل؛ تا یعنی تا! تا این اصلاح نشود، طلّیعه اخلاق پیدا نمی‌شود. اخلاق یعنی خُلق، ما باید خودمان را بسازیم! الآن همه ما سفارش می‌کنیم که اگر سرما خوردید این کار را نکنید ترشی نخورید، چربی نخورید، سرفه می‌کنید، اینها طب نیست؛ از ما سؤال کنند که اگر چربی خورد یا ترشی خورد، کجای او آسیب می‌بیند که سرفه می‌کند؟ می‌گوییم ما چه می‌دانیم! ما سفارش‌های بهداشتی را علم تلقی نکنیم! فلان گناه را نکنید تا جامعه امنیت پیدا بکند! فلان گناه را نکنید! اینها بله اینها موعظه است، اینها خطابه است. در منطق خوانده‌اید که ما یک برهان داریم، یک جدل داریم، یک خطابه داریم و یک صنعت شعر داریم؛ خطابه علم نیست، ظنون در آن کافی است. اخلاق جزء غنی‌ترین و قوی‌ترین بحث‌های فلسفی و زیرمجموعه الهیات است. مسئله شهوت چکار می‌کند، غضب چکار می‌کند، ما باید تعدیل کنیم و نه تعطیل؛ اینها چگونه با عقلی که «ما غِبْ بِهِ

الرَّحْمَانُ وَ الْكَيْسُ بِهِ الْجَنَانُ» [17] درگیر هستند؟ این پیروز شدن دفاع مقدس، هنر می‌خواست، واقعاً هنر می‌خواست! کار علمی دقیق است، گذشت هم می‌خواهد، تازه این جهاد اصغر است و آن جهاد اکبر است؛ هم علم آن دقیق‌تر است، هم تلاش و کوشش آن دقیق‌تر است، هم مراقبت آن دقیق‌تر است. اینجا یک زمانی حمله می‌کنند و یک زمانی حمله نمی‌کنند؛ اما این دائماً در خط آتش است، مگر می‌گذارد آدم خواب خوب ببیند! خدا رحمت کند مرحوم بوعلی را، ایشان می‌گفت آدم دروغگو هرگز خواب صادق نمی‌بیند، چون برای او اخلاق مشخص نشد. آدم دروغگو برای اینکه واهمه او فعال است، خیال او فعال است. فرمود خواب صادق برای آدمی است که در بیداری صادق باشد؛ کسی که وهام است، خیال است، او اصلاً دائماً در خط آتش است. شما دیدید این خیاطی‌ها پیراهنی را بخواهند بدوزند، از اول تا آخر این پارچه در خط آتش است، این سوزن که یک جا را بدوزد و بعد سه - چهار سانتیمتر برود آن طرف را بدوزد که نیست، این مرتب همه جا را دارد می‌دوزد؛ مگر وهم می‌خواهد؟! خیال

می‌خواهد؟! مگر در خواب ما را آزاد می‌گذارند؟! این، این قدر عاقله اندیشمند را گرفتار می‌کند که می‌بینید انسان گرفتار آن اقسام سیزده‌گانه مغالطه می‌شود. کمتر فقهی است که مطلب را خوب بفهمد، کمتر اصولی است، کمتر فیلسوف است که صاف بفهمد، چه اینکه کمتر کسی است که نیت خالص داشته باشد؛ برای اینکه شهوت و غضب، این دو سگ، شبانه‌روز حمله می‌کنند، مگر اینها می‌خوانند؟! گفتند این از هر سگی بدتر است؛ چون هر سگی اگر شما یک تکه نان به او بدهی یا یک تکه گوشت بدهی، دو - سه ساعتی شما را رها می‌کند؛ اما این شهوت و این غضب، این نامحرم را نگاه کن، حالا که نگاه کرد مگر آرام می‌شود؟! این را نگاه کن، آن را نگاه کن! این رومیزی آن زیرمیزی، این رومیزی آن زیرمیزی، مگر آرام می‌گیرد؟! از هر سگی بدتر است، از هر گرگی بدتر است. به هر حال این گرگ‌ها را آدم می‌پروراند، این سگ‌ها را آدم می‌پروراند. وقتی یک تکه گوشت جلوی این

سگ گذاشتی به هر حال یک ساعت شما را رها می‌کند؛ اما اینکه یکبار گفتی نامحرم را ببین و دید، این تیزتر می‌شود و یک قدم جلوتر می‌آید؛ این مراقبت مستمر 24 ساعت می‌خواهد، شناخت اینها را می‌خواهد. خروجی پیروزی شهوت و غضب بر عقل عملی، کفر است و ارتداد است و فسق است و جنایت است و طغیان؛ پیروزی وهم و خیال بر عقل نظری همان اقسام سیزده‌گانه مغالطه است. اینها که در هسته مرکزی عدل قرار بگیرد، این شخص می‌تواند در راه اخلاق قدم بزند، سیر و سلوک کند و حالا به جاهایی برسد، این حداقل آن است. اینکه بر ما عدالت را واجب کردند، عدالت حداقل است؛ حالا احسان که بالاتر از عدل است حرفی دیگر است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» [18] بر همه ما عدل واجب است؛ منتها شرط بعضی از کارها عدل است؛ مثل نماز جماعت و مانند آن، وگرنه عدل بر همه ما واجب است. وجود مبارک حضرت آمد آنها را برداشت و در جریان فتح مکه هم «بالصراحه» اعلام کرد که «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ أَهْبَعَكُمْ بِالْإِسْلَامِ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْفَاحِشِ بِأَبَائِهِا»؛ سخنرانی رسمی کرد و گفت عرب و غیر عرب ندارد، هاشمی و غیر هاشمی ندارد، قریشی و غیر قریشی ندارد. مسائل اخلاق البته فسق و اینها حسابشان جداست.

اما اینکه فرمود: «و لو خطب المؤمن القادر علي النفقة وجب إطااعته»، برهانش آن هم در همان روایات هست؛ یعنی در جایی که اگر به این جوان‌ها انسان همسر ندهد: «تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْهَامِ فَسَادَ كَبِيرٌ»؛ دامن خود او را هم می‌گیرد. آن وقت این بیش از وجوب تخییری نسبت به خواستگارها و بیش از وجوب کفایی نسبت به اولیای دخترها، بیش از این استفاده نمی‌شود. این «وَأَنْكَحُوا الْأَيَامِي» [19] که خطاب به دختران نیست که شما حتماً رضایت بدهید، این به مسئولین جامعه است. این بیش از وجوب کفایی و بیش از وجوب تخییری از آن استفاده نمی‌شود؛ حتماً به این شخص همسر بده، نه آن شخص، این نیست. می‌گوید حالا من فکر می‌کنم شاید خواستگار بهتری بیایید، بله؛ اما از سن نگذرد، توقع او هم بالا نباشد. خطاب به دخترخانم‌ها هم نیست که حتماً شما خواستگار آمد بگویید آری، خطاب به اولیاست؛ اما نه آن حدیث جعلی که از عامه است: «لَا نِكَاحَ إِلَّا بِوَلِيٍّ» که بوی پدرسالاری می‌دهد. آن در روایات ما نیست. پرسش: ...؟ پاسخ: بسیار خوب! اگر در اول شرط بکنند، آیا نکاح شرط می‌پذیرد یا نه؟ خیار شرط دارد یا نه؟ «شرط الخیار» دارد یا نه؟ عقود دیگر هم «شرط الخیار» دارند، هم خیار شرط. «شرط الخیار» دارند؛ یعنی کسی که خرید و فروش می‌کند، اجاره می‌کند، مضاربه می‌کند، مزارعه می‌کند، می‌گوید به این شرط که من خیار داشته باشم، این «شرط الخیار» است. خیار شرط یعنی خیار تخلف شرط؛ می‌گوید شرط می‌کنم این کالایی این‌طور باشد، در فلان وقت باشد که اگر تخلف شد خیار دارم. خود شارع مقدس هم برای اینها بدون اینکه اینها بخواهند خیار جعل کرده در مسئله بیع: «الْبَيْعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَفْتَرَقَا» [20] این اقسام خیارات است. اما در مسئله نکاح همان‌طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید، لزوم آن حکمی است و نه حقی، و چون لزوم آن حقی نیست نمی‌شود این را بند کرد و شرط برای آن ذکر کرد. لزوم حقی تقایل‌بردار است، اینها با اینکه خیار ندارند دو نفر پشیمان شدند و هر دو می‌توانند این عقد را بهم زنند. پرسش: ...؟ پاسخ: بله، اما این امر جامع است، درباره اصل اسلام است و اصل ایمان؛ اما حالا مؤمن در عالم زیاد است، مسلم هم در عالم زیاد است؛ حالا این آقا آمده از کجا واجب است که ما جواب او را بدهیم؟! آن شرط جامع است که مسلمان با مسلمان، مؤمن با مؤمن، این «علي الرأس» است؛ اما حالا زید مسلمان است، ده نفر دیگر هم مسلمان هستند؛ عمرو مؤمن است، ده نفر دیگر هم مؤمن هستند. بنابراین بر فرضی که لزوم از آن استفاده شود، بیش از وجوب تخییری برای این دامادها و خواستگارها و بیش از وجوب کفایی برای اولیا ثابت نمی‌شود، اگر هم حداکثر ثابت شود. اما خطاب «وَأَنْكَحُوا» هم برای اولیاست و اگر حکومتی

حکومت اسلامي شد - الحمدلله - به عهده مسئولان نظام است که اگر اينها ندارند بايد تأمين کنند؛ همان طوري که بايد براي بي شغل ها شغل تهيه کنند، براي بي همسر ها هم همسر تهيه کنند. اين واجب است و مي شود وجوب کفايي البته.

«و لو خطب المؤمن القادر علي النفقة»؛ مؤمن هست، يك؛ مي تواند زندگي اش را اداره کند و اوليا اجابت نکنند «و لو امتنع الولي کان عاصياً و جب اجابته و إن کان أخض نسباً»؛ چون اين افتخارات همه را دين برکنار کرده و رد کرده، ارزشي ندارد. فرمود ما کل شما را «خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا»؛ [21] حالا شناسنامه يك كسي زرد است، شناسنامه يك كسي سفيد است. فرمود اين چهره ها را که ما مختلف خلق کردیم، اين خصوصيت ها فقط در حد شناسنامه است تا يکديگر را بشناسيد، همين! اين «وَ اخْتِلَافُ اللَّسَنَاتِ وَ الْوَلَدَاتِ» [22] از برجسته ترين آيات الهي است! در اين هفت ميليارد دو نفر شبیه هم نيستند، حتي دوقلوها از هم امتياز دارند، اين چه قدرتي است؟! فرمود اين آيات الهي است که شبیه هم نيستند؛ براي اينکه اشتباه نشوند و اين تفاوت ها هم در فقط شناسنامه است، «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ». مي دانيد همين ها مشکلاتي ايجاد کرد؛ اين شأن من است آن شأن من نيست، اين نفرت مي آورد، اختلاف مي آورد. آن وحدتي که در مقابل کثرت است، آن عيب ندارد؛ چون خودش کثرت را مي سازد، يك؛ کثرت را در آغوش خود هضم مي کند، وحدت در کثرت مي شود، کثرت در وحدت مي شود، دو؛ وحدتي که در مقابل اختلاف است کمرشکن است، نه وحدتي که در مقابل کثرت است. اين بيان نوراني حضرت امير (سلام الله عليه) که بارها شنيديد، فرمود در بين امت پيغمبر (عليه و علي آله آلاف التحية و الثناء) هيچ كسي به اندازه من مردم را به وحدت دعوت نمي کند، هيچ! «و نَسَزَ رَجُلٌ فَاعْلَمْ أَخْرَضَ النَّاسَ عَلَي جَمَاعَةٍ أَمَةٍ مُحَقَّقٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ أَلْفَيْهَا مِئَةٍ»؛ [23] براي اينکه من از آن حق غدیر گذشتم. بعد فرمود اين براي آن است که من از نظر تاريخ حرف نمي زنم، اگر از جهت تاريخ باشد براي گذشته است؛ من حرف «إلي يوم القيامة» را مي زنم که مربوط به سنت الهي است، مربوط به تاريخ نيست و آن حرف اين است که «وَ إِنَّ اللَّهَ شَيْخَانَهُ لَمْ يُعْلَا أَحَدًا بِفَرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ»؛ [24] من از آدم تا خاتم دارم حرف مي زنم، اين مربوط به گذشته نيست؛ چه در گذشته، چه در آینده «إلي يوم القيامة» هيچ امتي با اختلاف خير نمي بيند، خدا نداد و نمي دهد. اين را حضرت بر اساس علم غيب و سنت مي گويد.

الآن اگر امت اسلامي واقعاً متحد شوند، از ترامپ و مانند ترامپ هزارها «گو کوه تا به کوه منافق سپاه باش» کار برنمي آيد که قدس شريف را محل و محور بيگانه قرار بدهند، هيچ برنمي آيد از اينها. اينها يك سلسله روستايي هايي بودند که آن طرف آب زندگي مي کردند که بعد از کشف «کريستف کلمب» شدند شهر، از آسيا و اروپا و قاره هاي ديگر چند نفر دانشمند رفتند آنجا، شد آمريکا؛ وگرنه اينها ريشه دار نيستند، امپراطوري نيستند، خرمنند نيستند، عاقل نيستند. جنگ جهاني اول و دوم اسلحه دست اينها بود کشتند و کشتند، حداقل هفتاد ميليون، از هفتاد ميليون کمتر که نقل نکردند، تا صد ميليون هم گفتند. آن روزها که جمعيت کم بود هفتاد ميليون را اينها خاک کردند؛ حالا اسلحه دست آنها است، هفتاد ميليون را هم کشتند، حرف اول را دارند مي زنند. آن محور دين را دارند مرکز شرارت صهيونيسم قرار مي دهند. اگر ملت مسلمان واحد باشد، هرگز اين کار را نمي کنند. فرمود خدای سبحان با اختلاف هيچ ملتي را خير نداد، نه در گذشته و نه در آینده.

بنابراين وحدت در مقابل کثرت، نعمت است، آن بحث هاي عقلي است؛ وحدت در مقابل اختلاف، غضب است، اين عذاب است، و

این را با همین من این چنین هستم، تو آن چنین هستی پیدا می‌شود، ما کجا و آنها کجا پیدا می‌شود. اینها را از همان اصول خانوادگی فرمود برداشتیم «و لو امتنع الوليَّ كان عاصياً». ما بارها شنیدیم که وجود مبارک حضرت که ظهور می‌کند یک اسلام جدید می‌آورد! خیر! همین اسلام است؛ منتها برای ما جدید است. به ما حضرت می‌گوید به اینکه تو این شأنت را از بیت‌المال درآوردی، از خودت که نیاوردی. از بیت‌المال روز اول یک قدری بیشتر مصرف کردی، شدي ذي‌شأن؛ سال دوم بیشتر مصرف کردی شأن تو بیشتر شد، تو این شأن را از کجا آوردی؟! دین تازه نیست، دین، همان دین پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) است. الآن این حرف‌ها را شما در جامعه بگویید، می‌بینید حرف تازه هست، برای اینکه الآن به برکت اسلام تازه روشن شد؛ اما آن بخش‌های وسیع آن، بله برای خیلی از ماها تازگی دارد. الآن آدم این را که هم نگاه می‌کند که مرحوم محقق می‌گوید: «و لو خطب المؤمن القادر علي النفقة وجب إجابته»، می‌بینیم که چُروک در چهره می‌افتد که آدم بی‌میل است نسبت به این حرف، بعید است که به این حرف راضی باشد که بگوید دختر را آدم هر کسی بیاید اجابتش واجب است. اگر واقعاً باور کنیم که این اینها فخر نیست، ما یک کار سنگینی داریم، یک عالم سنگینی داریم، یک ابدی در پیش داریم که در آنجا این حرف‌ها هیچ خریداری ندارد، حساب خود را جمع می‌کنیم.

فرمود «و لو امتنع الوليَّ كان عاصياً و لو انتسب الزوج إلى قبيلة فبان من غيرها كان للزوجة الفسخ و قيل ليس لها و هو أشبه». این «قيل» همان به دنبال نظام جاهلی بود. حالا گفت من از فلان قبیله‌ام، بعد معلوم شد از فلان قبیله نیست، این چه مشکلی پیش می‌آید؟! ما باور نکردیم که مسافریم و باید بار را ببندیم، اینها بند پای ماست، اینها پابند است و رها نمی‌کند آدم را! این پابند بار اول لغزش است، بار دوم لغزش است، بار سوم توان را از آدم می‌گیرد. این بیان نورانی قرآن که فرمود پیغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) که آمده ﴿و يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [25] این یعنی چه؟ در تورات و انجیل فرمود پیامبر خاتم که می‌آید آن زنجیر را از دست و پای مردم می‌گیرد، مردم که زنجیر دست و پایشان نبود! همین عادات و آداب و رسوم جاهلی زنجیر دست و پا بود. الآن همه دلشان می‌خواهد که اول زندگی همه چیزی داشته باشند! ﴿و يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾. این قیود که حتماً اول زندگی باید اتومبیل داشته باشد، یخچال داشته باشد یا فلان چیز را داشته باشد. در عصری که حالا خیلی قدیم هم نیست، همین شصت هفتاد سال قبل، تمام وسیله خنک کردن ماها یک دانه بادبزین بود. خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد مرحوم محقق داماد را، ایشان می‌فرمود صبح زود که ما می‌رفتیم مسجد بالاسر که مرحوم آقا شیخ (رضوان الله علیه) تدریس می‌کردند، کل این مسجد بالاسر «لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِي النَّحْلِ» مثل زنبور مرتب دو بدو می‌نشستند مباحثه می‌کردند، فقه و اصول، فقه، فقه! شاگردان مرحوم شیخ در آن بحبوحه خطر رضاخانی! در حالی که آن دین تا الآن محفوظ مانده است. آن دین، آن نظام، امام و فقهای بزرگ و مرحوم آیت الله گلپایگانی و مانند اینها را پروراند. خود ماها سالیان متمادی در این مقبره‌ها درس می‌خواندیم، اصلاً وسیله گرمایش نبود، بخاری نبود، شوفاژ و اینها نبود، می‌لرزیدیم. الآن شما ببینید طلبه‌ها هیچ کدام عباي زمستاني نمی‌پوشند؛ برای اینکه داخل ماشین است و از ماشین به ماشین! آن روزها هیچ ممکن نبود کسی عباي زمستاني نداشته باشد؛ چون لرز بود، کجا بنشیند؟! هر جا بنشیند سرد بود. تابستان‌ها وسیله خنک کردن ما فقط یک بادبزین بود. بارها به عرضتان رسید خروجی آن دوره علمای بزرگی بودند، حداقل این سه نمونه را ما داریم؛ چه نجف و چه قم، به هر حال ارزش هر حوزه به خروجی علمی اوست؛ سه تا طلبه هم سن در حوزه درس می‌خواندند در نجف و در قم، یکی شد علامه امینی کلام و ولایت نوشت - گفت خدا غریق رحمت کند علامه امینی را! جناب شهریار در وصف الغدير ایشان

می‌گوید به اینکه این کاری که علامه امینی کرد «فتح الفتوح» بود «مؤلف الغدير فاتح فتح الفتوح *** رایت این فتح گو به عرش بر کوبدا لا قَلَمٌ إلا آمین لا رَقَمٌ إلا غَدِير *** تاجور است آن که این سکه به زر کوبدا منطقش از هل آتی بازویش از لا فتی *** گو که علی پنجه در کتف عمر کوبدا» [26]

خدا رحمت کند ایشان را - علامه طباطبائی بود المیزان نوشت. آیت الله العظمای حکیم بود مستمسک، «و ما ادريک مستمسک»! این تقریر نیست. اینها سه تا طلبه بودند که معاصر بودند یکی در فقه کتاب نامی نوشت، یکی در تفسیر کتاب نامی نوشت و یکی در کلام و ولایت کتاب نوشت. ارزش حوزه به اینهاست. الآن در طی این شصت سال ما چنین کتابی داریم؟! یک نفر! الآن که کار، کار گروهی است. پس می‌شود عاقلانه زندگی کرد و عالم شد و دنیا را هم حفظ کرد و چراغی برای دیگران روشن کرد، پس می‌شود. الآن که خیلی از نعمت‌ها فراوان است. خروجی هر عصری به علم و دانش اوست. کم کاری نیست! بزرگان دیگر کارهایی کردند و خیلی از خطی‌هاست که ما خبر نداریم، خیلی از کتاب‌هاست که چاپ شده و شهرتی پیدا نکرده است، ولی به هر حال این سه تا طلبه خروجی نجف‌اند و هر سه با هم بودند؛ پس می‌شود این کار را کرد، این کار اسلام است. اگر این من و ما برداشته شود و این نخوت‌ها برداشته شود، پیامدهای آن هم همین است.

شما این دو جمله را ملاحظه بفرمایید! در جوهر جلد سی‌ام در صفحه 106 یک روایتی را در اشاره دو سطر پنجم دارد: «قد تقدم في تفسير الآية من النصوص»، در پاورقی نصوصی که ارجاع می‌دهند: «الوسائل، الباب - 4 - من أبواب أقسام الطلاق الحديث 7 و 10 و 12 و 13» این را مراجعه بفرمایید که هیچ ارتباطی با این بحثی که صاحب جوهر دارد ندارد، چگونه این آقا این‌طور حاشیه ارجاع داده است؟!

[1] مستدرک الوسائل، المحدث النوری، ج 15، ص 306.

[2] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 244.

[3] نجم/سوره 53، آیه 23.

[4] بحار الأنوار-ط موسسه الوفاء، العلامة المجلسی، ج 21، ص 138.

[5] حجرات/سوره 49، آیه 13.

[6] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 347، ط.الاسلامیة.

[7] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 347، ط.الاسلامیة.

[8] اسراء/سوره 17، آیه 36.

[9] شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 19، ص 326.

[10] تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ص 245.

[11] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 188.

[12] کامل الزیارات، ابن قولویه القمی، ص 75.

[13] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 347، ط.الاسلامیة.

- [14] [نساء/سوره 4، آيه 5.](#)
- [15] [يقره/سوره 2، آيه 130.](#)
- [16] [لقمان/سوره 31، آيه 18.](#)
- [17] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 1، ص 11، ط.الاسلامية.](#)
- [18] [نحل/سوره 16، آيه 90.](#)
- [19] [نور/سوره 24، آيه 32.](#)
- [20] [الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 170، ط.الاسلامية.](#)
- [21] [حجرات/سوره 49، آيه 13.](#)
- [22] [روم/سوره 30، آيه 22.](#)
- [23] [شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 18، ص 74.](#)
- [24] [شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 10، ص 33.](#)
- [25] [اعراف/سوره 7، آيه 157.](#)
- [26] [ديوان شهريار.](#)